بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 16**

۲۷/ ۰۷/ ۸۸ رابطه عام و خاص از جهت نسخ و تخصیص

**جواز تخصیص کتاب به خبر واحد**

**در ارتباط عام و خاص و این که رابطه آنها نسخ است یا تخصیص**

مرحوم آخوند پنج صورت ذکر کرده اند. مشکله اصلی این بحث که خارجا با آن مواجه هستیم این است که گاهی روایتی خاص از معصومی صادر شده که سال ها پس از صدور عام از معصوم دیگر است. آیا می توان در اینجا هم خاص را قرینه بر عام دانست یا مساله را باید به شکل دیگری حل کرد؟

حاج آقا در برخی مباحث نکاح (درس 219 ص 3 تا 7 و همین طور درس 583 ص 3) این بحث را مطرح کرده اند که البته ما فعلا وارد فرمایش ایشان نمی شویم.

**بیان دو احتمال از کلام آخوند**

در اینجا از کلام مرحوم آخوند دو احتمال در حل این مشکل که صدور دلیل دوم پس از وقت پس از وقت عمل به دلیل اول است، استفاده می شود. یک احتمال این است که دلیل دوم ناسخ باشد. ولی حمل این روایات فراوان به نسخ بعید است. خصوصا این که آیا اساسا نسخ در کلمات ائمه علیهم السلام محقق شده است، مشکل کلامی دارد و درستی آن روشن نیست وب ر فرض امکان تحقق خارجی آن، نادر یا غیر واقع است.

احتمال دیگر این است که دلیل اول به جهت بیان حکم ظاهری صادر شده است. مرحوم آقای حائری خواسته اند از همین راه مساله را حل کنند. ایشان می فرمایند مشکلِ تاخیر بیان از وقت حاجت، مشکل تفویت مصلحت است که حل آن همان است که در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی مطرح شده است.

**اشاره به جمع بین حکم ظاهری و واقعی**

در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی در مراحل مختلفی اشکال مطرح شده است. این که چگونه مصلحت این دو سنخ حکم با هم قابل جمع است، چگونه خود این ها با هم قابل جمع هستند، در مرحله امتثال چگونه؟ در مبدأ و منتهی چگونه قابل جمع هستند. مشکل اصلی در این بحث، در مرحله جمع بین دو مصلحت، نیست. راه حل های مختلفی برای این مشکل مطرح شده است؛ برخی گفته اند که مصلحت در حکم واقعی در متعلق است و در حکم ظاهری در جعل. اگر حکم ظاهری الزامی است،

نفس الزام مصلحت دارد. اگر حکم ظاهری ترخیصی است، نفس عدم الزام و ترخیص مصلحت دارد یا این که الزام مفسده دارد. و خلاصه این که محط و مورد مصلحت، متحد نیست.

راه حل دیگری برای حل این مشکل وجود دارد که در کلمات مرحوم آقای خویی به آن اشاره شده است و گویا در کلمات آقا ضیاء هم هست و شهید صدر نیز خیلی به آن تکیه دارد و آن این که مصحلت حکم ظاهری همان مصلحت حکم واقعی است. در باب تزاحم دو مصلحت، حکم ظاهری در واقع ترجیح در مصالح متزاحمه است. مثلا فرض کنید که مکلفی علم اجمالی دارد به این که در یکی از دو اناء خمر است. خمر مفسده ای دارد، حریت مکلف هم خود مصلحت ترخیص را داراست. گاهی مفسده خمر قوی است که لازمه اش اجتناب از هر دو است به وسیله جعل احتیاط و لو این که مصحلت ترخیص از بین می رود. همان گونه که گاهی مصلحت ترخیص اقوی است؛ لذا در شبهات بدویه برائت جعل می شود و لو با این جعل مصحلت واقع احیانا قوت می گردد، ولی این فوت برای تامین مصلحت واقعی دیگری یعنی مصلحت ترخیص است و لذا اشکالی ندارد.

در مرحله امتثال هم مشکلی نیست؛ چون یا حکم واقعی واصل شده لذا حکم ظاهری وجود ندارد و فقط باید حکم واقعی را امتثال کرد. یا حکم واقعی واصل نشده، لذا لزوم امتثال ندارد و فقط حکم ظاهری لزوم امتثال دارد، بنابراین در هر دو صورت تنها یک حکم لازم الامتثال داریم.

به هر حال مشکل اصلی در این بحث، کیفیت جمع بین دو مصلحت نیست. امتثال نیز همین گونه است که حکم واقعی در صورتی منجز است که معلوم باشد و اگر مشکوک باشد، وجوب امتثال ندارد.

مشکل اصلی در خود حکم و مقام فعلیت آن است. حکم فعلی حکمی است که محرکیت داشته باشد و حقیقت حکم همان باعثیت آن است. چگونه می شود که دو محرک متضاد جعل شود. راه حل هایی که برای این مشکل ذکر شده است، به نظر ما هیچ یک صحیح نیست و تنها با حمل حکم واقعی بر شانیت این مشکل حل می شود، به تعبیر مرحوم آخوند حکم واقعی در موارد حکم ظاهری از همه جهات به جز جهت علم فعلیت دارد؛ یعنی از اسباب فعلیت غیر از علم همه اسباب متوفر است که اگر علم هم حاصل شود، فعلی خواهد بود.

اینجا این سوال پیش می آید که حکم واقعی اگر فعلی نیست، چه فائده ای دارد و مخرج آن از لغویت چیست؟ مرحوم آخوند پاسخ می دهند که اثر جعل این است که اگر علم به آن تعلق بگیرد، فعلی می شود و همین مقدار اثر کافی است؛ چون دیگر نیاز نیست که پس از تعلق علم، شارع جعلی صادر کند و می تواند به همان جعل که از اول به نحو مشروط به علم صادر شده، اکتفا کند. سپس

اشاره می کنند که مکلفین از جهت علم و جهل مختلفند و با جعل حکم مشروط به علم این حکم در حق عالمین فعلی و در حق جاهلین شانی باقی می ماند.

**تطبیق بحث جمع بین حکم واقعی و ظاهری بر محل کلام**

حال سوال این است که آیا این راه حل ها در ما نحن فیه هم جاری هستند یا خیر؟ به نظر می رسد که این جواب ها در ما نحن فیه، نمی آیند. چه مصلحتی وجود دارد که حکم واقعی جعل شود؟ فرض این است که عامی داریم از امام باقر علیه السلام و خاصش از امام رضا علیه السلام به فاصله یک صد سال صادر شده است، در اینجا عام چه خاصیتی دارد. فرض این است که حکم واقعی بر طبق خاص است از همان اول. در این فرض جعل حکم واقعی در این فترت چه فائده ای دارد؟ زمان امام رضا علیه السلام گفته شود که از زمان امام باقر علیه السلام این حکم واقعی وجود داشته است. در سایر موارد راه حل مرحوم آخوند مطرح می شود که ممکن است علم به آن تعلق بگیرد و لذا فعلی شود، اما در ما نحن فیه، این حرف ها مطرح نیست؛ چون کسی از خاص در فترت بین عام و خاص آگاه نیست. بله! ممکن است نادری از خصیصین به انی حکم واقعی درست یابد، ولی این مقدار مصحح عرفی جعل حکم واقعی به نحو کلی نیست.

نکته دیگر این که اگر به فرض بتوانیم برای حکم واقعی خاصیتی درست کنیم، آیا این حکم واقعی احتمالش ظاهرتر از احتمال نسخ است؟

به عبارت دیگر این احتمال در عام متقدم که حکم واقعی در همه موارد حتی در مورد خاص، در فاصله بین صدور عام متقدم و صدور خاص متاخر، بر طبق عام بوده است و با صدور خاص این حکم، نسخ شده. از این احتمال که حکم واقعی در مورد خاص، در این فاصله بر طبق خاص بوده، ولی به جهت مصلحتی بیان نشده، اضعف نیست.

لازم به ذکر است که احیانا فایده هایی بر عدم بیان حکم واقعی متصور می گردد؛ مثلا این نکته که مردم باید به دنبال امام بروند نه امام به دنبال مردم؛ چون نفس پیگیری احکام از سوی مردم، موضوعیت دارد، لذا در روایت وارد شده است که مثل الامام مثل اذ یاتی و لایوتی[[1]](#footnote-1).

در روایت دیگری می خوانیم: جاء رجل من اهل البادیۀ و کان یعجبنا ان یاتی الرجل من اهل البادیۀ یسال النبی ...[[2]](#footnote-2) که از آن بر می آید که اصحاب چه بسا از سوال کردن ابا داشتند. در داستان نفاس اسماء بنت عمیس هم در روایات آمده است که اسماء بنت عمیس پس از هیجده روز از حکم نفاس

خود سوال کرده و اگر زودتر سوال می کرد، پیامبر زودتر حکم مستحاضه بودن او را بیان می کردند[[3]](#footnote-3). از این روایات بر می آید که مصلحت نبوده که همیشه امام یا پیامبر قبل از سوال مردم حکم را تبیین کنند.

به هر حال این فایده ها بر فرض اختصاص به موارد جعل حکم واقعی که حکم ظاهری برخلاف آن باشد، در حدی نیست که بر احتمال نسخ رجحان داشته باشد. علاوه بر این که احتمالات دیگری هم در بحث مطرح است.

یک احتمال این است که خاص قبلا بیان شده، ولی به ما نرسیده است. یعنی ما از روایت امام رضا علیه السلام کشف می کنیم که قبلا خاص صادر شده است و به دلیل اخفای ظالمین و دیگر اسباب به ما نرسیده است.

البته ادعا نمی کنیم که خاص حتما مقترن با عام صادر شده است، بلکه ممکن است خاص بعد از صدور عام، ولی قبل از وقت عمل صادر شده باشد. چون مثلا در زمان صدور عام اصلا موضوع خاص تحقق نداشته و وقت عمل به آن بعدا ایجاد شده است. ولی این خاص که بعدا صادر شده، به دست ما نرسیده است؛ به خصوص در خاص هایی که مربوط به شرایط ویژه بوده که کمتر محل ابتلاست؛ همچون استثنای ربا بین والد و ولد از عمومات حرمت ربا.

به هر حال ممکن است به جهت شرایط سخت تقیه اصلا راویان نتوانسته اند، سوال کنند یا سوال کرده و نتوانستند آنها را روایت کنند. شرایط سخت تقیه را از این روایت می توان فهمید که امام علیه السلام با علم به ماه رمضان بودن، افطار می کنند[[4]](#footnote-4).

این احتمال هم وجود دارد که این روایت صادر شده از امام متقدم، در اصول اولیه بوده، ولی مولفان جوامع بعدی به جهت مشابهت این روایت با روایت صادر شده از امام متاخر به روایت دوم اکتفا کرده باشند؛ چون از جهتی مثلا اعتبار سند، ترجیح داشته است. شما کتبی مثل بصائر الدرجات و محاسن را

با کافی مقایسه کنید؛ در بسیاری ابواب روایات را گلچین کرده و از روایات با مضامین مشابه به برخی از آنها اکتفا کرده است.

مرحوم آقای حائری در مبانی الاحکام نکاتی را ذکر کرده اند که از جهت علمی قابل توجه می باشند. من جمله این که اساسا اطلاق ازمانی به مناط ظهور است یا امر دیگر؟ دوم این که جایی که اول خاص باشد و بعد عام، در اینجا نمی توانیم عام را ناسخ قرار دهیم؛ چون لازمه اش تخصیص اکثر مستهجن من حیث الزمان لازم می آید. این مشکلی که ایشان می فرماید در همه نسخ ها مطرح است که نسخ تخصیص اکثر من حیث الزمان است.

این مباحث ممکن است ثمرات علمی چندانی نداشته باشد، ولی ثمرات علمی مهمی دارد.

1. 1.کفایۀ الاثر ص 247؛ بحار الانوار ج 36 ص 357. [↑](#footnote-ref-1)
2. 2. علل الشرائع ج 1 ص 139؛ بحار الانوار ج 17 ص 13. [↑](#footnote-ref-2)
3. 3. کافی ج 3 ص 98 ( عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ سَأَلَتِ امْرَأَةٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَتْ إِنِّي كُنْتُ أَقْعُدُ مِنْ نِفَاسِي عِشْرِينَ يَوْماً حَتَّى أَفْتَوْنِي بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ لِمَ أَفْتَوْكِ بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَقَالَ رَجُلٌ لِلْحَدِيثِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ حِينَ نَفِسَتْ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ أَسْمَاءَ سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ قَدْ أُتِيَ بِهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً وَ لَوْ سَأَلَتْهُ قَبْلَ ذَلِكَ لَأَمَرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ وَ تَفْعَلَ مَا تَفْعَلُهُ الْمُسْتَحَاضَةُ ). [↑](#footnote-ref-3)
4. 4. سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ‏ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحِيرَةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الصِّيَامِ الْيَوْمَ فَقُلْتُ ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا فَقَالَ يَا غُلَامُ عَلَيَّ بِالْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ اللَّهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْماً وَ قَضَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ (الكافي ج : 4 ص : 82) [↑](#footnote-ref-4)